

ادبیات عامیانه امروزه، به کدام نوع از زبان، در کدام قسمت جامعه تعلق می‌گیرد، باید باور داشت که پرداختن به آن دارای آورده‌های بسیاری برای پژوهشگران، سیاستگذاران و... خواهد بود.

«در ابتدا خوب است به این نکته اشاره کنیم که امروزه پژوهش در معنای خاص آکادمیک، به لحاظ روش‌شناختی، متفاوت از چیزی است که مثلاً سال‌ها پیش صادق هدایت درباره فرهنگ و ادبیات عامیانه انجام می‌داد. در جامعه کنونی چگونگی و با چه رویکردی باید سراغ پژوهش در این حوزه رفت؟ جای این پژوهش‌ها کجاست؟»

اولاً باید گفت که حتی همان فولکلورپژوهی، به سبک و سیاق صادق هدایت، در سال‌های اخیر، در کشورهای مختلف، به دلایل سیاسی اجتماعی دوباره پا گرفته است. یعنی شرایط به گونه‌ای رقم خورده که همان مدل پژوهش باز هم موضوعیت پیدا کرده است. به‌عنوان نمونه می‌توان اوکراین را مثال زد. کمی پیش از این جنگی که الان وارد آن شده، یعنی حدود ۱۵ سال پیش، خود من هم‌کلاسی در دوره دکتری داشتم که اهل اوکراین بود. او می‌گفت در اوکراین جریان فولکلورپژوهی بسیار قوی‌ای به‌مثابه یک جنبش ناسیونالیستی اوکراینی، در مقابل روسیه شکل گرفته و با همان سبک و سیاقی که سال‌ها پیش تلاش می‌شد، برای جمع‌آوری داده‌های فولکلور افرادی به روستاها می‌روند و درحالی‌که فقط ابزارشان پیشرفته‌تر شده، مشغول به همان فعالیت‌هایی می‌شوند که فولکلورپژوهان کلاسیک به آن می‌پرداختند. این مثال را از آن جهت زدم که بگویم به‌رغم اینکه شاید اشکال جدیدی از فرهنگ عامه، امروزه در دنیای جدید، قابل مشاهده و بررسی است؛ اما همچنان فولکلورپژوهی به معنای پژوهش

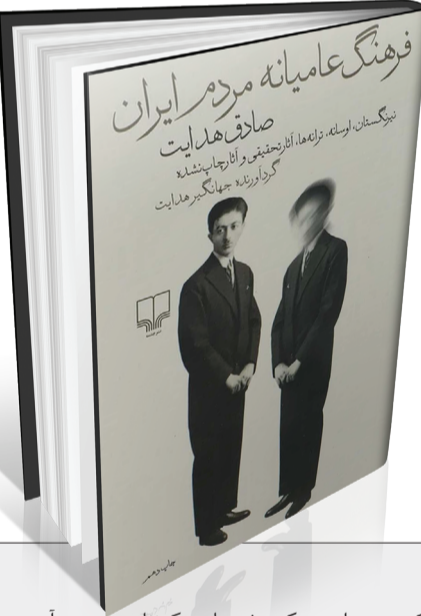


ادبیات عامیانه‌ای که امثال صادق هدایت به دنبال آن بودند، فرهنگ جوانان به‌طور خاص و مستقل منظور نظر نیست؛ گرچه به‌طور مثال، داش‌آکل یا پهلوانان کوچک و بازار احتمالاً به‌لحاظ سنی، افرادی جوان محسوب می‌شده‌اند؛ اما به‌طور کلی در آن زمان، چیزی به نام فرهنگ جوانان مطرح نبوده است

در ادبیات، فرهنگ و باورهای عامیانه مردم کوچه و بازار یا حتی روستاها، موضوعی قابل توجه است که درباره آن جای کار هم وجود دارد. هنوز هم می‌توان اقوام عشایری مختلفی را پیدا کرد که خاطره‌ای از لالایی‌هایی که برایشان خوانده می‌شد، داشته باشند. این نوع پژوهش در حال حاضر ممکن است خیلی حاشیه‌ای به نظر برسد؛ اما شاید شرایط به گونه‌ای رقم بخورد که نیاز به جمع‌آوری و کاوش به این سبک و سیاق، باز هم احساس شود. کمااینکه اخیراً در بازار کتاب، پژوهش‌هایی در مورد جمع‌آوری ادبیات عامیانه اقوام مختلف ایرانی، به چشم می‌خورد که به منظور تبیین هویت قومی یا ملی خود صورت گرفته‌اند. بنابراین دور نیست اگر بگوییم دوباره بسته به شرایط، در بسترهای مختلفی، رجعت به جمع‌آوری فرهنگ عامه و فولکلورپژوهی امکان صورت گرفتن دارد.

«با توجه به این نکته، باید به مسئله نخست باز گردیم؛ یعنی سوال اصلی اینجاست که ادبیات عامیانه به چه چیز اطلاق می‌شود؟ کجا باید دنبال آن گشت؟»

به نظر من امروزه، زبان جوانان در نوع خود، شکلی از ادبیات عامیانه است؛ تا جایی که حتی اسطوره‌ها، مثل‌ها و فرم‌نوشتار منحصر به خودش را هم دارد. مواردی که افراد در جریان ارجاعات آن هستند؛ مثل چیزی که امروزه در فضای مجازی تحت عنوان «میم» یاد می‌شود؛ تصویری از یک اتفاق یا یک شخص است که داستان خاصی دارد ولی روی آن محتوای دلخواه دیگری نوشته می‌شود و به انواع گوناگونی در حوزه‌های مختلفی، کاربردی عموماً طنز پیدا می‌کند. ارجاعاتی که در این دست از فرم ارائه محتوا نهفته است، ارجاع به گذشته چندان دوری نیست؛ اما اگر در جریان اتفاق اولیه نباشیم، متوجه مقصود آن نخواهیم شد. البته باید گفت، هستند افرادی که ادبیات عامیانه را به دو قسم اصیل و مبتذل تقسیم‌بندی کنند؛ اما لااقل می‌توان گفت نگاه مطالعات فرهنگی اصولاً این نیست که برای اقسام فرهنگی، اصیل و مبتذل قائل شود؛ بلکه همه آن‌ها را اقسام فرهنگی‌ای می‌داند که از بسترهای مختلفی برآمده‌اند. در این زمینه کارهایی نیز صورت گرفته است؛ مثلاً فرهنگ ادبیات جوانان تهرانی یا از این دست پژوهش‌ها؛ اما ممکن این سوال پیش بیاید که در برابر



در میان صاحب‌نظران باز نکرده بوده است که ریشه‌یابی تک‌نژادی عملاً برای خود انسان یا حتی عقاید، باورها و خرافاتش، امکان‌پذیر نیست. اما به هر روی، فارغ از ایده هدایت، چنانکه از این سطور بر می‌آید حاصل تلاش او پیدا شدن حجم بزرگی از آن چیزی است که سال‌های سال، سینه به سینه نقل و در اکثر اوقات با آن معامله مشتکی خرافات بی‌ارزش شده است. اما گویی هدایت آن‌ها را طوری نمایان کرد که به‌عنوان دستمایه‌ای برای غنی‌سازی هویت ملی، موردتوجه قرار گرفت.

▼ هدایت؛ قصه‌پرداز داش‌آکل

وقتی می‌گوییم نویسنده یا شاعری دوران‌ساز است، یعنی ادعا کرده‌ایم تفاوتی عظیم در نوع نگاهش به یک مقوله، باعث شده تا سیر تغییرات آن حوزه از جهتی، به قبل و بعد او تقسیم شود؛ اما همیشه دوران‌سازها پای بر دوش گذشتگان خود، دوران‌سازی کرده‌اند. بی‌گمان صادق هدایت از آن جهت که نخستین فردی است که ادبیات عامیانه فارسی را یک سوژه قابل پژوهش علمی تلقی کرده، پیش و پس خود را در این حیطه، به دو دوره متفاوت تبدیل کرده است. اما به‌رغم تفاوتی که زاویه نگاه او به ادبیات عامیانه، نسبت به نگاه داستان‌نویسان نسل گذشته او به این مقوله دارد، آزان‌سو شباهت‌هایی نیز قابل مشاهده است که نشان می‌دهد هدایت وام‌دار نویسندگان پیشین یا هم‌عصر خود، افرادی مثل علی‌اکبر دهخدا و سیدمحمدعلی جمال‌زاده است. رویکرد جمال‌زاده و دهخدا به ادبیات عامیانه، در آثارشان، رویکردی آینه‌وار بود، یعنی فرهنگ و ادبیات عامه مخزنی از حکمت تلقی می‌شد که برای نویسنده داستان این امکان را ایجاد می‌کرد تا از آن درنمایه، آینه‌ای بسازد و داستان را پیش روی مخاطب عام قرار دهد تا خواننده خود و جامعه خود را با تمام عیب و ایرادهایش، البته با زبان خودش، درون آن ببیند. گرچه

فایده‌هایی که جمع‌آوری فرهنگ عامیانه، به معنای نخست آن، نصیب ما می‌کند، پژوهش‌هایی از قبیل جمع‌آوری فرهنگ جوانان امروزی چه عواندی می‌تواند برای ما داشته باشد؟ آیا همچنان در دل این ادبیات، گذشته ما نهفته است؟ آیا مانند پژوهش در امثال و حکم و فولکلور سنتی، این قبیل جمع‌آوری ادبیات عامه روزمره نیز رابطه‌ای با سنت‌ها و یا پیشینه قومی-ملیتی ما خواهد داشت؟ پیش از این جمع‌آوری و پرداختن به ادبیات عامیانه این توجیه را به دنبال داشت که طبعاً به ما کمک زیادی خواهد کرد تا بتوانیم گذشته خود را به یاد بیآوریم و چه‌بسا آن را بازنمایی کنیم؛ امروز نیز آیا همین گونه به ما کمک خواهد کرد؟ گذشته از آنکه سوالی پیش از این مطرح است و آن اینکه اگر پرداختن به فرهنگ و ادبیات عامه ما را به‌طور مستقیم، به گذشته خود پیوند ندهد، علی‌الاطلاق فاقد هرگونه فایده‌ای خواهد شد؟ این پرسشی است که در جای خود حائز اهمیت است و ارزش پرداختن دارد. در اولین نگاه می‌توان گفت پرداختن به فرهنگ عامیانه امروز در کمترین حد خود، می‌تواند به ما کمک کند زبان نسل‌های جدید را بشناسیم، می‌تواند کمک کند تا با فرهنگ سیاسی-اجتماعی معاصر، آشنایی بیشتری پیدا کنیم. مسئله کلیدی دیگری که جالب توجه است، عنایت به این نکته است که اصولاً پرداختن به مفهومی تحت عنوان «جوانان»، به این گونه که امروزه، قشر اجتماعی معینی را شامل می‌شود، مفهومی نو و زاینده سال‌های اخیر است. قدیم‌تر از حالا افراد بعضاً در زیر ۲۰ سالگی ازدواج می‌کردند و بلافاصله وارد بازار کار و زندگی می‌شدند، در نتیجه برهه‌ای به نام جوانی و تجربه‌های یک جوان امروزی را به‌هیچ‌وجه لمس نمی‌کردند. در غرب نیز به‌طور تقریبی سرآغاز پرداخت و پژوهش روی جوانان به‌عنوان یک قشر اجتماعی را دهه ۱۹۶۰ می‌دانند، مطابق با دهه ۴۰ شمسی در ایران. جزو نخستین رخدادهای اجتماعی در ایران، که جوانان، دانشجویان و دانش‌آموزان در آن تأثیر مسقیم دارند، انقلاب سال ۵۷ است. به‌همین جهت ادبیات عامیانه‌ای که امثال صادق هدایت به دنبال آن بودند، فرهنگ جوانان به‌طور خاص و مستقل منظور نظر نیست؛ گرچه به‌طور مثال، داش‌آکل یا پهلوانان کوچک و بازار احتمالاً به‌لحاظ سنی، افرادی جوان محسوب می‌شده‌اند؛ اما به‌طور کلی در آن زمان، چیزی به نام فرهنگ جوانان مطرح نبوده است. اگر بخواهیم میزان موضوعیت پیدا کردن و اهمیت دادن به قشر جوان را در جامعه امروز ایران، حتی از طرف نهاد حاکمیت نیز بررسی کنیم، می‌توانیم به نمونه‌هایی استناد کنیم؛ به‌طور مثال روحانی‌ای که بتواند به زبان جوانان امروز، مسائل دینی و ارزش‌های مختلف را بیان کند، بسیار مورد توجه خواهد بود. یا در مثالی دیگر، زبان فیلم‌ها و سریال‌هایی که در سینما و تلویزیون با آن‌ها مواجهیم؛ هر چند به‌زعم بسیاری از صاحب‌نظران، آغشته به ابتذال است؛ اما درنهایت سوال این است که خواه‌ناخواه، همین زبان آیا ادبیات عامیانه امروز ما نیست؟ این‌ها همه سوالاتی است که شاید در برخورد اول پاسخی جامع و مانع نداشته باشند؛ اما برخی سوالات‌ها ایجاد می‌شوند چون به خودی خود، موضوعیت دارند و صرفاً طریقی برای رسیدن به پاسخ نیستند؛ به‌نظر می‌آید تمام این پرسش‌ها به نوعی از این دسته‌اند.

آینه هدایت در داستان‌هایش کمی غیرمستقیم تصویر را می‌تاباند، راوی به زبان عامیانه سخن نمی‌گوید و نمی‌توان گفت روی صحبت او مثل داستان‌های جمال‌زاده، مستقیماً با مخاطب عام است؛ اما به استناد بررسی سه عنصر زبان، زمان و مکان می‌توان گفت همچنان حال و هوای داستان، لااقل در برخی داستان کوتاه‌های او، حول محور فرهنگ کوچک و بازار می‌چرخد. برای نمونه نگاهی کوتاه به یکی از آثار او، بر این ادعا صحه می‌گذارد. «داش‌آکل» یکی از داستان‌های مجموعه «سه قطره خون» است که در سال هزار و سیصد و یازده منتشر شد. هدایت ماجرای لوطی شیرازی تنومند ولی بدسمیایی را روایت می‌کند که اسیر عشقی مردافکن می‌شود و پس از هفت‌سال، تا لحظه مرگش، از آن دم بر نمی‌آورد و بعد مرگش، معشوق او با شنیدن صدای طوطی‌ای که هم‌دم لوطی بوده، از این امر با خبر می‌شود. سارمست موام داستان کوتاه خوب را متنی می‌داند که بتوان قصه آن را سرس میز صبحانه تعریف کرد و از شنیدن آن لذت برد. ماجرای «داش‌آکل» نیز برای هر انسانی، در هر طبقه و قشری از جامعه که باشد، قابل فهم است. مخاطب می‌تواند همین قدر موجز و چندخطی، پیرنگ روایت را برای دیگران بدون هیچ پیچیدگی خاصی تعریف کند. این امر نشان از آن دارد که عامه مخاطبان توان برقراری ارتباط با داستان را دارند؛ چراکه داستان دارد درباره آن‌ها و زندگی آن‌ها سخن می‌گوید. این مشخصه‌ای است که در داستان‌های جدید، یا حتی داستان‌های بعدی خود هدایت نیز کمتر رخ می‌دهد. ازطرف دیگر زبان داستان مملو از کنایه، استعاره، مثل و ضرب‌المثل‌های زبان عامیانه شیرازی است. همه این ویژگی‌ها باعث می‌شود بتوانیم هدایت داستان‌نویس را با قصه‌نویسان پیشین و هم‌عصر، مقایسه کنیم و به شباهت‌هایی در نوع نگاه و استفاده از مخزن ادبیات عامیانه، به‌عنوان سکوی مشترک نویسنده و مخاطب برای سخن گفتن، پی ببریم.

همه نقشه‌های همسایه شمالی

بررسی مضمونی شماره ۱۳ مجله آگاهی نو

فرزاد نعمتی

خبرنگار گروه فرهنگ

سیزدهمین شماره مجله «آگاهی نو» در روزهای پایانی سال ۱۴۰۲ منتشر شد؛ مجله‌ای که محمد قوچانی علاوه بر سردبیری، صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول آن نیز هست. عکس‌روی جلد مجله به پرویز ثابتی اختصاص پیدا کرده و هادی حیدری در طرحی که از این مقام عالی‌رتبه ساواک کشیده، به‌جای کراوات او، طناب دار سرخ‌رنگی را جایگزین کرده است که نشان می‌دهد قرار است با محتوایی انتقادی به مصاحبه پنج قسمتی ثابتی با شبکه «من‌وتو» پرداخته شود. در این بخش که «بازگشت ساواکی‌ها: نقد کارنامه پرویز ثابتی» نام دارد، سرگه بارسقیان گزارشی نسبتاً مفصلی از تاسیس تا انحلال ساواک ارائه کرده و کوشیده ضمن بررسی ادوار مدیریتی تیموربختیار، حسن پاکروان، نعمت‌الله نصیری و ناصر مقدم در ساواک، گسترش میزان مداخله این نهاد امنیتی در سراسر امور و مصائب برآمده از این امر را مورد توجه قرار دهد. در همین پرونده حسام‌الدین آشنا در مصاحبه‌ای به بحث رابطه ساواک با شاه اشاره می‌کند و می‌گوید، اگر چه‌سازمان‌های امنیتی تمایل دارند خود را «مغز نظام» معرفی کنند اما در سیاستمداران این تمایل وجود دارد که به آنها به‌مثابه «چشم و دست نظام» بنگرند و به آنها بگویند فقط به ما گزارش بدهید و آنچه را که ما می‌گوییم انجام بدهید. نظر آشنا چنین وضعیتی در دوران شاه باعث می‌شود سیستم امنیتی در تحلیل امور نتواند یاری‌دهنده سیاستمداران باشد و بدین ترتیب همان مشکل نظام‌های فردمحور در این‌جا خود را نشان می‌دهد: «اگر شاه سرما بخورد، کشور انقلابی نمی‌گیرد.» یکی دیگر از مصاحبه‌های مهم این بخش، گفت‌وگویی است که با عمادالدین باقی درباره تعداد قربانیان انقلاب اسلامی از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ انجام شده است. سده‌هه پیش، باقی در این زمینه به عدد ۳۱۶۴ نفر رسید و اینک نیز همچنان معتقد است این عدد، رقم صحیحی است. درعین حال از نظر او سواستفاده ثابتی و سلطنت‌طلبان از این عدد، نمی‌تواند توجیه‌گر رفتارهای خلاف حقوق بشری حکومت پهلوی باشد.

یکی دیگر از بخش‌های خواندنی «آگاهی نو»، میزگردی با حضور محمد عطریانفر و محمود علیزاده طباطبایی درباره کودتای نوزدهم است. در این میزگرد علیزاده طباطبایی این بحث را پیش می‌کشد که پشت کودتای نوزدهم شاپور بختیار نبود، بلکه این شوروی و نیروی داخلی آنها، یعنی حزب توده بودند که بختیار را بسازی دادند و درواقع می‌خواستند از طریق اجرای «نمایش کودتا»، به تضعیف ارتش ایران مبادرت بورزند تا عراق بتواند به ایران حمله کند و بعد حکومتی طرفدار شوروی در ایران مستقر شود. او همچنین اشغال سفارت آمریکا در آبان‌ماه ۱۳۵۸ را نیز در همین راستا تحلیل می‌کند و ضمن اشاره به اینکه آمریکا-چه در دوران جنگ، چه تا کنون-از ارتش ایران حمایت کرده و تجهیزات هواپیماهای آمریکایی را به ایران رسانده است، می‌گوید: «تمام تلاش شوروی این بود که رابطه ایران را با غرب قطع کند و اشغال سفارت بهترین اقدام در این زمینه بود.»

ماجراهای روس‌ها و حزب توده در این شماره «آگاهی نو» اما اینجا به پایان نمی‌رسد. در فصل ۵ مجله، پرونده‌ای با عنوان «میراث پتر» به این بحث ورود می‌کند که «تلاش برای تجزیه ایران، آریئه‌ای است که از پتر به پوتین رسیده است» و ناصر سلطانی، استاد حقوق اساسی دانشگاه تهران هم در فصل ۶، مقاله‌ای مفصل درباره «نقش حزب توده در تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی» دارد که مدعی اصلی آن این است که با توجه به هژمونی ادبیات چپ در فضای گفتگمانی سال‌های انقلاب و با عنایت به نقشی که حزب توده به‌طریز، مزورانه در سال‌های نخست انقلاب در تبعیت از رهبری امام خمینی (ره) بروز می‌داد، «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در مقدمه و در متن آمیخته با اندیشه‌های مارکسیستی تدوین شد.»

یکی دیگر از شخصیت‌هایی که در این شماره مجله به آن به‌طور ویژه پرداخته می‌شود، سیداحمد خمینی است. قوچانی کنایچه مجله را به مقاله‌ای ۳۰صفحه‌ای درباره ادوار زندگی و افکار او اختصاص داده و ضمن گفت‌وگو با سیدحسن خمینی، به مرگ آگاهی و تفاوت‌های فکر و منش او با برادر بزرگتر، سیدمصطفی می‌پردازد. جز این، فصل ۱۵ مجله نیز بر مستند «احمد»، ساخته مصطفی زرقا کریمی تمرکز دارد و در همین زمینه خاطراتی از حسن روحانی را درباره احمد خمینی برای اولین‌بار منتشر می‌کند. نقد فیلم‌های «نابلتون» و «اوپن‌هایمر» و پرونده‌ها و یادداشت‌هایی درباره نسبت ملی‌گرایی و ایران‌شهری، فرهنگ معین، جلال‌احمد، کریم مجتهدی، رابرت سولو، محمدرضا شفیعی‌کنکی و الاهیات‌سیاسی آیت‌الله‌منتظری هم از دیگر بخش‌های آخرین شماره «آگاهی نو» هستند.

